

تجزیه و تحلیل و ارزیابی سیاست مهار دوجانبه

مقدمه

سیاست خاورمیانه ای آمریکا در دوران جنگ سرد حول دو محور سیاست مهار (Containment Policy)، برای مقابله با توسعه طلبی و نفوذ کمونیسم شوروی و ره نامه (دکترین) نیکسون (Nixon Doctrine)، با حمایت از رژیمهای وابسته منطقه خلیج فارس در جهت حفاظت از منافع آمریکا شکل گرفت. پس از فروپاشی کمونیسم و با توجه به فقدان تهدید شوروی، انتظار می رفت که تغییر و تحولاتی در سیاست خارجی آمریکا در جهت حمایت از روند دموکراسی سازی و کاهش حضور نظامی در منطقه خلیج فارس صورت پذیرد. اما سیاست گذاران خارجی آمریکا پس از حمله عراق به کویت در اوت ۱۹۹۰، ائتلاف بین المللی علیه عراق و آزاد سازی کویت، سیاست مهار دوجانبه (Dual Containment Policy) را در دستور کار خود قرار دادند. مسئله اصلی که این مقاله در صدد بررسی آن می باشد، عبارت از تجزیه و تحلیل و ارزیابی سیاست مهار دو جانبه است که از سوی دولت کلینتون در سال ۱۹۹۳ علیه دو کشور ایران و عراق در حوزه خلیج فارس اتخاذ شد. برای پاسخ به این پرسش محوری، در ابتدا لازم است که آن را به پرسشهای زیر تجزیه نماییم: سیاست مهار دو جانبه چیست و چه تفاوتهایی با سیاستهای قبلی آمریکا در حوزه خلیج فارس دارد؟ اهداف آمریکا از

* دکتر حسین هرسیج، استادیار علوم سیاسی در دانشکده علوم اداری و اقتصاد دانشگاه اصفهان است. مطالعات منطقه ای: اسرائیل شناسی - آمریکاشناسی، جلد دوازدهم، ۱۳۸۱، ص ۱۴۲-۱۲۷.

اتخاذ این تصمیم چیست؟ آیا منافع حیاتی آمریکا با اجرای سیاست مهار دوجانبه تحقق می‌یابد؟ اتخاذ و اجرای این سیاست دارای چه تبعاتی بوده است؟ این تحقیق، با عنایت به پرسشهای محوری آن، در دویبخش اصلی تنظیم شده است؛ در بخش نخست، ضمن تأکید بر اهمیت خلیج فارس برای آمریکا، با استفاده از روشهای توصیفی و تحلیلی به چرایی و چگونگی سیاست مهار دو جانبه پرداخته می‌شود و در بخش دوم این مقاله، کارآمدی این سیاست از حیث دستیابی به اهداف مورد نظر و تبعات ناشی از آن با عنایت به اعمال سیاستهای دوگانه آمریکا مورد ارزیابی قرار می‌گیرد.

بخش نخست: چرایی، چگونگی و چرایی سیاست مهار دوجانبه

خلیج فارس به خاطر اتصال سه قاره آسیا، آفریقا و اروپا به یکدیگر و داشتن منابع سرشار نفتی از اهمیت استراتژیکی زیادی برخوردار است. در این منطقه حدود ۶۴ درصد از ذخایر نفتی و ۳۴ درصد از منابع گازی جهان وجود دارد. با عنایت به اهمیت خلیج فارس به عنوان شاه‌رگ حیاتی نفتی وارداتی غرب، آمریکا هرگونه تلاش برای کنترل در آوردن منطقه خلیج فارس را به عنوان تهدیدی علیه خود تلقی می‌کند و بر اساس ره‌نامه کارتر، با آن به هر وسیله لازم از جمله توسل به نیروی نظامی مقابله خواهد کرد. علاوه بر ادامه جریان نفت، مقابله با نفوذ کمونیسم و توسعه طلبی شوروی، استمرار حاکمیت شیوخ وابسته خلیج فارس و حفظ و تداوم موجودیت رژیم اسرائیل از اهداف مهم خاورمیانه‌ای آمریکا در دوران جنگ سرد آمریکا در منطقه خاورمیانه محسوب می‌گردد. با استناد به این دلایل بود که آمریکا مداخلات خود را در کودتای ۱۹۵۳ علیه دولت ملی دکتر مصدق و حمایت از اسرائیل در جنگهای ۱۹۶۷ و ۱۹۷۳ و نظامی کردن منطقه، توجیه می‌کرد.^۱ تا پیش از اتخاذ سیاست مهار دوجانبه از سوی دولت کلینتون در سال ۱۹۹۳، استراتژی موازنه قوای منطقه‌ای (Regional Balance of Power) بر خلیج فارس حاکم بوده است. این راهبرد از دهه ۷۰ و بعد از جنگ ویتنام با تقویت رژیم شاه به عنوان ژاندارم خلیج فارس در جهت حمایت از منافع آمریکا آغاز گردید. تا پیش از پیروزی انقلاب اسلامی، ایران به عنوان یکی از دو ستون اصلی

ره نامه نیکسون و حلقه ای از زنجیره دفاعی گسترده غرب در مقابل نفوذ کمونیسم، حفظ ثبات منطقه خلیج فارس و ادامه صدور نفت به غرب محسوب می شد. پس از پیروزی انقلاب اسلامی، قضیه گروگان گیری در سفارت آمریکا و آغاز جنگ ایران و عراق، استراتژی موازنه قوای منطقه ای به نفع عراق و بر علیه ایران ادامه یافت.^۲ تحریک و تشویق عراق برای حمله به ایران و در پی آن حمایت‌های سیاسی، اقتصادی، تبلیغاتی و اطلاعاتی آمریکا از عراق و محروم نگه داشتن ایران از دریافت اسلحه و به ویژه قطعات یدکی سلاح‌های ساخت آمریکا و در اواخر جنگ، با زدن سکوهای نفتی ایران و سرنگونی هواپیمای مسافربری ایران، با هدف جلوگیری از صدور انقلاب اسلامی و حفظ ثبات رژیم‌های وابسته منطقه صورت پذیرفت. استراتژی موازنه قوای منطقه ای به نفع عراق در دوران ریاست جمهوری ریگان و جرج بوش پدر ادامه یافت ولی با حمله عراق به کویت و اشغال آن کشور در اوت ۱۹۹۰ متوقف گردید. اجماع بین المللی بر علیه عراق در عملیات طوفان صحرا به رهبری آمریکا موجب آزاد سازی کویت و انهدام ساختارهای نظامی و غیر نظامی عراق گردید.^۳ پیروزی انقلاب اسلامی ایران، بحران گروگان گیری و حمله عراق به کویت شکست استراتژی موازنه قوا را در پی داشت. فروپاشی شوروی و تهدیدات نظامی عراق فرصتی استثنایی برای آمریکا در منطقه پدید آورد تا بدون کمترین رادعی حضور نظامی خود را در خلیج فارس مستحکم نماید. با روی کار آمدن کلینتون در سال ۱۹۹۳ چشم انداز جدیدی در سیاست خارجی آمریکا گشوده شد و با عنایت به مشکلات اقتصادی ناشی از جنگ کشورهای ایران و عراق و تلقی آن دو به عنوان عامل اصلی تهدید منطقه ای، سیاست مهار دوجانبه، برای تضعیف هم زمان ایران و عراق، و نه یکی علیه دیگری، از سوی مارتین ایندیک طراحی شد. دولت کلینتون با اعمال این سیاست در صدد بود که با ایجاد محدودیتهای بازرگانی و اقتصادی، این دو کشور را از در آمد و تکنولوژی لازم به منظور گسترش سلاح‌های کشتار جمعی، حمایت از تروریسم، و تهدید و ارباب همسایگان محروم نماید.^۴ در تبیین این مسئله که چرا استراتژی مهار دوجانبه علیه دو قدرت منطقه ای اتخاذ شد طراحان این سیاست بر این باورند که علیرغم پایان رقابت بین ابرقدرتها پس از فروپاشی شوروی، خاورمیانه از منافع حیاتی برای آمریکا برخوردار است. آنها از

دسترسی به نفت ارزان خلیج فارس، جلوگیری از گسترش سلاحهای هسته ای و حفظ ثبات منطقه، به عنوان منافع حیاتی آمریکا در منطقه نام می برند که سیاست مهار دوجانبه در جهت تحقق آن اتخاذ گردیده است.^۵ در بخش بعدی این مقاله مشخص خواهد شد که مسایل نفت، سلاحهای هسته ای و ثبات منطقه، حداکثر می تواند به عنوان منافع فرعی و نه منافع حیاتی آمریکا محسوب گردد و از این رو، تدوین و اجرای استراتژی مهار بر اساس آن غیرقابل توجیه است. آمریکا با اتخاذ سیاست مهار دوجانبه اهداف مختلفی را در مورد دو کشور ایران و عراق دنبال می کند. طراحان این سیاست، ایران را تهدیدی بالقوه علیه منافع آمریکا تلقی می کنند و امیدوارند که با تحت فشار قرار دادن و انزوای ایران رفتار این کشور در خصوص مسایلی، مانند تلاش برای دست یابی به سلاحهای هسته ای، حمایت از تروریسم، مخالفت خشونت آمیز با فرایند صلح خاورمیانه، تهدیدات علیه کشورهای همسایه و نقض حقوق بشر تغییر نماید. طرفداران این سیاست معتقدند که آمریکا با جلوگیری از سرمایه گذاری در صنعت نفت ایران و ممانعت از عبور خط لوله گاز و نفت قفقاز و آسیای مرکزی از خاک ایران، این کشور را از امکانات استراتژیک و درازمدت خود محروم می کند و با ناتوانی ایران در اجرای طرحهای جاه طلبانه سیاسی و نظامی خود، مانع از ظهور ایران به عنوان یک قدرت منطقه ای می گردد. آمریکا در خصوص عراق دارای اهداف جاه طلبانه تری می باشد؛ زیرا رژیم صدام حسین را جنایت کار، غیر قابل کنترل و چاره ناپذیر تلقی می کند.^۶ سیاست گذاران خارجی آمریکا تمایل خود را برای کودتایی علیه صدام در بغداد پنهان نمی دارند و آشکارا بر این باور هستند که سیاست مهار مخالفان عراقی را در بر اندازی حکومت صدام تحریک می کند.

در تحلیل علل اصلی اتخاذ این سیاست باید عواملی غیر از آنچه را که طراحان این استراتژی اعلام نمودند، مدنظر قرار داد. از جمله می توان به تمایل آمریکا برای تحمیل نظم نوین جهانی، منافع صادرکنندگان تسلیحات و نفوذ گروههای فشار صهیونیستی در داخل آمریکا اشاره نمود. پس از فروپاشی شوروی، آمریکا تصور می کند که تنها ابرقدرت باقی مانده در جهان است و می تواند نظم نوین مورد نظر خود را بر جهان تحمیل نماید. با این تلقی است که اقدام به تحریم اقتصادی، مداخله نظامی، درجه بندی کشورهای دیگر بر اساس معیارهای

مورد نظر خود و تحمیل قوانین داخلی خود بر قوانین حاکم بر دیگر کشورها و نظام بین الملل می کند. آمریکا با تحکیم سلطه خود بر منطقه استراتژیک خلیج فارس می خواهد از آن به عنوان اهرم فشار علیه اتحادیه اروپا و ژاپن که بیشترین وابستگی را به نفت منطقه دارند، بهره برداری نماید تا آنها را با اهداف سیاست خارجی خود هم سو نماید. همین طور، تولیدکنندگان تسلیحات و مجموعه های صنعتی - نظامی نقش مهمی را در تدوین سیاستهای خارجی و نظامی آمریکا ایفا می کنند؛ زیرا با ادامه سیاستهای میلیتاریستی و مداخله گرایانه از سوی دولت آمریکا نه تنها منافع اقتصادی این مجموعه ها با افزایش فروش تسلیحات تضمین می شود، بلکه از بحرانهای اقتصادی و اجتماعی ناشی از کاهش فروش تسلیحات در داخل نیز جلوگیری می شود. تعداد سربازان آمریکایی در منطقه خلیج فارس حدود ۲۰ هزار نفر و هزینه سالانه ناشی از حضور آنها و تجهیزات مورد نیاز بالغ بر ۵ میلیارد دلار می باشد، علاوه بر استقرار دائمی ناوگان پنجم آمریکا در بحرین، پنتاگون در سال ۱۹۹۷ تخمین زد که برای اجرای مأموریتهای محوله ضرورت دارد که نیروهای آمریکایی به مدت ۲۰ الی ۲۵ سال در منطقه حضور داشته باشند.^۷

حضور نظامی آمریکا در منطقه موجب افزایش بودجه نظامی کشورهای حوزه خلیج فارس نیز شده است. در سه سال پس از پایان جنگ دوم خلیج فارس، خرید سلاحهای جدید دولتهای کویت، عربستان، قطر و امارات بیش از ۳۰ برابر ایران شد. عربستان سعودی نخستین کشور وارد کننده تسلیحات در جهان گردید و ارزش خرید تسلیحات آن تنها از کشور آمریکا طی سالهای ۱۹۹۴ الی ۱۹۹۷ مبلغ ۳۶٫۴ میلیارد دلار بود.^۸ بنا براین، ملاحظه می شود که رهبران وابسته منطقه خلیج فارس، برای جلب حمایت سیاستمداران آمریکا، درآمدهای ناشی از فروش نفت خود را مجدداً در اختیار صادرکنندگان تسلیحات آمریکا قرار می دهند و بدین طریق، تجارت اسلحه آمریکا و حاکمیت و سلطه سیاسی آمریکا را بر منطقه تضمین می نمایند. از نفوذ قابل توجه گروههای فشار یهودی در تحکیم مواضع اسرائیل در خاورمیانه با تدوین و اجرای سیاست مهاردو جانبه نیز نباید غافل شد. با نگاهی به طراحان سیاست مهار، می توان دریافت که این استراتژی منطبق با سیاست خارجی اسرائیل است. به

ویژه اینکه یکی از اتهامات وارده بر ایران همانا مخالفت با روند صلح خاورمیانه و حمایت از نیروهای مخالف صلح اعراب و اسرائیل است. علاوه بر تمایلات شدید کلینتون در حمایت از اسرائیل، مارتین ایندیک، طراح سیاست مهار دوجانبه، یک یهودی استرالیایی است که به تازگی به تابعیت آمریکا در آمده است.^۹ وی قایل به این است که در صورت عدم تعدیل رفتار ایران در حال حاضر، تا پنج سال دیگر تهدیدات این کشور علیه اسرائیل، جهان عرب، و منافع غرب در منطقه، جدی تر خواهد شد.^{۱۰}

بخش دوم: ارزیابی سیاست مهار دوجانبه

در این بخش ابتدا به این پرسش پرداخته می شود که آیا آمریکا در حوزه خلیج فارس دارای منافع حیاتی است که لازمه تأمین آن اتخاذ سیاست مهار دوجانبه باشد. در قسمت بعدی، ناکارآمدی این استراتژی برای دستیابی به اهداف مورد نظر در خصوص سرنگونی رژیم حاکم بر عراق و تغییر رفتار بین المللی و منطقه ای ایران، مورد ارزیابی قرار می گیرد. در نهایت، به تبعات ناشی از حضور نظامی آمریکا در منطقه و کاهش اعتبار آمریکاییان به خاطر اجرای سیاستهای دوگانه پرداخته می شود.

منافع فرعی و نه حیاتی آمریکا

همان گونه که در بخش پیشین اشاره شد، طراحان سیاست مهار دو جانبه، تأمین منافع حیاتی آمریکا در سه حوزه دسترسی آسان و ارزان به نفت خلیج فارس، ممانعت از گسترش سلاحهای هسته ای و حفظ ثبات منطقه خلیج فارس را از عوامل مهم اتخاذ این استراتژی اعلام نمودند که هیچکدام از این موارد به دلایل زیر از منافع حیاتی آمریکا به شمار نمی رود. دستیابی آزاد به نفت خلیج فارس، منافع حیاتی برای اقتصاد آمریکا ندارد. با توجه به وجود منابع جدید نفتی و گازی در آسیای مرکزی و نیاز کشورهای تک محصولی منطقه از جمله ایران و عراق، به فروش نفت برای رفع نیازهای اقتصادی و نظامی و پاسخ گویی به مطالبات رو به تزاید مردم خود، آنچنان مشکل حادی برای استمرار صدور نفت از این منطقه وجود ندارد و

نمی‌تواند توجیهی برای اتخاذ این سیاست از سوی آمریکا گردد، به ویژه آنکه اروپا و ژاپن علیرغم وابستگی بیشتر به نفت منطقه، مخالف اعمال سیاست مهار از سوی آمریکا می‌باشند.^{۱۱} آمریکا با اعمال این سیاست از گسترش سلاحهای هسته‌ای در کشورهای منطقه نیز نمی‌تواند جلوگیری نماید، همان‌گونه که جامعه بین‌المللی در بازدارندگی اسرائیل، هند و آفریقای جنوبی از دست‌یابی به سلاحهای هسته‌ای ناتوان بوده است. به علاوه، پس از فروپاشی شوروی توانایی مسکو در کنترل و پیشگیری گسترش سلاحهای هسته‌ای به طور قابل ملاحظه‌ای کاهش یافت، که به عنوان نمونه می‌توان به کشف قاچاق پلوتینیوم از روسیه به آلمان در ماههای ژوئیه و اوت ۱۹۹۴ اشاره کرد.^{۱۲} از سوی دیگر، واشنگتن باید این واقعیت را بپذیرد که حتی اگر ایران و عراق به زرادخانه‌های هسته‌ای مجهز گردند بالضروره تهدیدی متوجه منافع حیاتی آمریکا نمی‌باشد. داشتن تعدادی از سلاحهای هسته‌ای فی‌نفسه نمی‌تواند یک امتیاز نظامی یا دیپلماتیک محسوب گردد، همان‌گونه که اسرائیل، علیرغم داشتن کلاهکهای هسته‌ای نتوانسته است امنیت و امتیاز قابل ملاحظه‌ای را برای خود در مقابل رژیمهای عرب فاقد سلاحهای هسته‌ای کسب نماید.^{۱۳} به علاوه، با عنایت به قدرت هسته‌ای برتر آمریکا و امکان مقابله به مثل با شدت بیشتر، ضربه اول هسته‌ای از سوی ایران یا عراق نوعی خودکشی محسوب می‌گردد. از این رو، شکست آمریکا در دست‌یابی به این هدف، لزوماً تهدیدی مرگبار برای امنیت آمریکا و در نتیجه منافع حیاتی آمریکا محسوب نمی‌گردد. در نهایت، منطقه خاورمیانه تاکنون منطقه‌ای با ثبات نبوده است که با اجرای این سیاست امنیت آن تضمین گردد. آمریکا مدت مدیدی هست که با بی‌ثباتی خاورمیانه، حتی در دوران جنگ سرد، مواجه بوده است و تلاش نموده تا خود را با آن سازگار نماید. دلیلی وجود ندارد که ناگهان پس از جنگ سرد، این تصور به وجود آید که این بی‌ثباتی تهدیدی جدی برای منافع حیاتی آمریکا محسوب می‌گردد. همان‌گونه که اسلسینجر تأکید می‌نماید، این منطقه به خاطر داشتن ویژگیهایی چون مرزهای مصنوعی، تعارضات قبیله‌ای، تعصبات مذهبی و نابرابریهای نومیدکننده نمی‌تواند از ثبات مطلوبی در درازمدت برخوردار باشد.^{۱۴} همین‌طور، تأمین ثبات و امنیت خلیج فارس بدون همکاری قدرتهای منطقه‌ای و از جمله ایران و عراق، غیرممکن

است. بنا براین، اعلام تأمین ثبات خلیج فارس نمی تواند حتی به عنوان یکی از منافع فرعی آمریکا محسوب گردد تا بر اساس آن تدوین و اجرای سیاست مهار دو جانبه توجیه گردد.

ناکار آمدی سیاست مهار در دست یابی به اهداف خود

استراتژی مهار دو جانبه نتوانسته است به اهداف مورد نظر خود، سرنگونی رژیم حاکم بر عراق و انزوای سیاسی و اقتصادی ایران برای تغییر رفتار بین المللی و منطقه ای ایران، دست یابد. هر چند در ابتدا یک اجماع بین المللی به رهبری آمریکا علیه عراق وجود داشته است، اما اختلاف بین متحدان پس از پایان جنگ دوم خلیج فارس، به ویژه بعد از استقرار نیروهای عراقی در اطراف مرزهای کویت در اکتبر ۱۹۹۴ ظاهر گردید. در حالی که رهبران آمریکا و برخی دول خلیج فارس در پی اقدامات حاد تری علیه عراق بودند، کشورهای روسیه، فرانسه، چین و بسیاری دولت‌های دیگر خواهان اتخاذ راه حل‌های سیاسی دوستانه تری شدند. اختلاف بین این کشورها و آمریکا در خصوص ادامه سیاست‌های تحریم علیه عراق، بیشتر مبتنی بر انگیزه های اقتصادی است. بدهی ۵ میلیارد دلاری عراق به فرانسه و ۷ میلیارد دلاری به روسیه و عقد قرارداد نفتی ۷ میلیارد دلاری فرانسه و ۴ میلیارد دلاری روسیه با عراق پس از لغو تحریم‌های سازمان ملل و همین طور نگرانی این کشورها از کنار گذاشته شدن آنها در معاملات تسلیحاتی کلان با کشورهای حوزه خلیج فارس، موجب گردید که این کشورها با ادامه سیاست‌های خصمانه آمریکا بر علیه عراق مخالفت نمایند.^{۱۵} کشور ترکیه نیز به خاطر مسئله کردها، احتمال تجزیه عراق و تحمل هزینه ۲۰ میلیارد دلاری ناشی از تحریم سازمان ملل، تمایلی به ادامه همکاری با آمریکا علیه عراق ندارد و در عوض به دلایل سیاسی، بازرگانی و اقتصادی خواهان عادی سازی روابط خود با عراق می باشد.^{۱۶} حمایت برخی از کشورهای حوزه خلیج فارس از ادامه سیاست‌های تحریم علیه عراق نیز بیشتر ناشی از نیازهای مالی عربستان و کویت به منابع مالی برای پرداخت بدهی‌های خود و پاسخ به انتظارات فزون یافته رفاهی مردم پس از افزایش قیمت نفت است که در پی افزایش هزینه های نظامی، ناشی از حضور نظامی آمریکا در منطقه و عقد قراردادهای نظامی، با مشکل مواجه شده است. بدیهی

است که این کشورها در صورت رفع تحریم بین المللی علیه عراق، باید نفت خود را به قیمت ارزانتر به فروش برسانند و در نتیجه، در آمد و منابع لازم را برای پرداخت بدهیها و پاسخگویی به انتظارات فزاینده مردم در اختیار نخواهند داشت.^{۱۷} از سوی دیگر، هر چند این کشورها به دلایل اقتصادی با ادامه تحریم عراق موافق می باشند ولی به خاطر ترس از تشدید بنیاد گرایی و نارضایتی داخلی، به ظاهر با استمرار حضور نظامی آمریکا مخالفت می کنند. به علاوه، ادامه تحریم عراق نه تنها موجب کاهش توان تسلیحات هسته ای و بیولوژیکی عراق، تغییر رویه عراق و در نهایت سرنگونی صدام نشده است، بلکه موجب فشارهای بیشتر بر مردم عراق و مورد تهدید قرار گرفتن منابع مالی مخالفان و از جمله طبقه متوسط گردیده است. صدام با استفاده از افزایش نارضایتی مردم، مشکلات حاد ناشی از تحریم را متوجه آمریکا نموده است و بدین ترتیب گرایشات ضد آمریکایی در منطقه و بحران مشروعیت شیوخ خلیج فارس تشدید گردید.^{۱۸}

سیاست مهار علیه ایران ناکارآمد تر بوده است؛ زیرا تحریم ایران به تصویب سازمانهای بین المللی از جمله شورای امنیت سازمان ملل نرسیده است و بنابراین، آمریکا برای موفقیت این استراتژی نیاز به حمایت جامعه بین المللی دارد. ممکن است بسیاری از کشورهای اروپایی و ژاپن در دغدغه های آمریکا در مورد ایران با آمریکا سهیم باشند، ولی از نحوه برخورد با ایران برای دست یابی به اهداف مورد نظر اختلاف دارند و به جای سیاست مهار، گفت و گوی انتقادی و تعامل سازنده با ایران را ترجیح می دهند.^{۱۹} مخالفت اروپا و ژاپن با آمریکا در تحت فشار قرار دادن ایران، با انگیزه های سیاسی، بازرگانی و اقتصادی همراه است. ایران بازار خوبی برای کالاهای اروپایی و ژاپن محسوب می گردد. در سال ۱۹۹۲ واردات ایران از اروپا ۱۰ میلیارد دلار و از ژاپن ۲/۵ میلیارد دلار بوده است. همین طور، تمایل این کشورها برای دریافت بدهیهای خود از ایران، مقابله با سلطه بلامناع آمریکا در منطقه و تقویت عناصر معتدل در مقابل عناصر افراطی و رادیکال داخل نظام نیز موجب آن شده است که در رابطه با ایران از موضع معقولتری برخوردار باشند.^{۲۰} انگلیس، مهمترین متحد فرامنطقه ای آمریکا نیز، به ویژه پس از حل نسبی مسئله سلمان رشدی تلاش نموده است که روابط بازرگانی و

اقتصادی خود را با ایران تقویت نماید. بریتانیا از اعمال سیاستهای دوگانه آمریکا نگران است. علیرغم تلاش برای تحت فشار قرار دادن دیگر کشورها در مشارکت در تحریم ایران، آمریکا بزرگترین شریک تجاری ایران در سال ۹۳ بوده است. شرکتهای نفتی آمریکایی ۴,۲۵ میلیارد دلار نفت از ایران در سال ۱۹۹۴ خریداری نموده و در بازارهای غیر آمریکایی به فروش رسانده اند.^{۲۱} تلاش آمریکا برای جلوگیری از فروش سلاح به ایران از سوی روسیه و چین نیز با ناکامی مواجه شده است، زیرا این دو کشور علاوه بر رفع نیازهای اقتصادی خود در صورت تقویت روابط خود با ایران، قایل به این هستند که همکاریهای هسته ای آنها با ایران مبتنی بر قرار داد منع گسترش سلاحهای هسته ای (Non Proliferation Treaty) می باشد، همان قراردادی که دولت آمریکا بر اساس آن مساعدتهای لازم را به کره شمالی نموده است.^{۲۲} از این رو، با عنایت به مخالفت بسیاری از کشورهای جهان با اعمال سیاست مهار بر علیه ایران، این کشور مشکل حادی در تولید و صدور نفت خود ندارد و نه تنها آمریکا در دستیابی به هدف خود در منزوی ساختن ایران ناکام مانده است، بلکه روابط این کشور با متحدان اروپایی و منطقه ای آمریکا در خلیج فارس، با اتخاذ سیاست تنش زدایی و آرایه طرح گفت و گوی تمدنها از سوی آقای خاتمی رو به گسترش است. اکثر کشورهای حوزه خلیج فارس نیز، به ویژه پس از مواضع منطقی و عقلانی ایران در جنگ دوم خلیج فارس و آزاد سازی کویت، نه تنها ایران را به عنوان تهدید اصلی منطقه ای به حساب نمی آورند، بلکه با تلقی ایران به عنوان قدرت منطقه ای در مقابل عراق، به تقویت و گسترش روابط خود با ایران پرداختند و حتی بازسازی نظامی ایران پس از جنگ را طبیعی و نوعی اقدام بازدارنده دفاعی محسوب می کنند. نگرانیهای امارات متحده عربی از ایران به خاطر جزایر سه گانه نیز بیشتر معلول تحریکات خارجی و مسایل داخلی این کشور می باشد که این مشکل نیز با تقویت روابط ایران با دیگر کشورهای شورای همکاری خلیج فارس و به ویژه عربستان سعودی رو به افول می باشد.^{۲۳} علاوه بر اینکه آمریکا نتوانست با اجرای سیاست مهار دو جانبه به اهداف خود دست یابد، منتقدان این استراتژی اعلام می دارند که در کنار هم قرارداد این دو هدف به صورت مجزا از یکدیگر و تحت پرچم سیاست مهار، گمراه کننده است. تأکید بر سرنگونی رژیم صدام و

جایگزینی آن با دموکراسی، بسیار فراتر از مهار است، و تحت فشار قرار دادن ایران برای تغییر رفتار، بسیار کمتر از مهار است. به عبارت دیگر، سیاست گذاران آمریکایی در یک بن بست قرار گرفته اند. از یک سو، در صورت توفیق آمریکا در سرنگونی صدام حسین، این کشور با خطر جنگ داخلی، تجزیه و روی کار آمدن جایگزینهایی مواجه خواهد شد که موجب شکل گیری سناریوی دیگری - نفوذ بیشتر ایران در خلیج فارس - خواهد شد که این استراتژی در پی جلوگیری آن است. از سوی دیگر، ادامه سیاست انزوای کامل و تضعیف هم زمان هر دو نیز موجب تشویق دو کشور ایران و عراق به ائتلاف علیه آمریکا می گردد، هر چند اختلافاتی با یکدیگر درباره اسیران جنگی، پرداخت غرامت جنگی به ایران، برگرداندن هواپیماهای عراقی و وجود گروههای معارض در دو کشور دارند.^{۲۴}

تبعات منفی اجرای سیاست مهار دوجانبه

همان گونه که در بخش پیشین اشاره شد، حضور نظامی آمریکا در منطقه خلیج فارس موجب افزایش بودجه نظامی آمریکا و کشورهای حوزه خلیج فارس شده است. علاوه بر آن، اعتبار آمریکاییان به خاطر اعمال سیاستهای دوگانه کاهش پیدا کرده است، که این به نوبه خود موجب رشد بنیادگرایی اسلامی در منطقه و گسترش عملیات خشونت آمیز بر علیه منافع آمریکا در جهان شده است. آمریکا اجرای سیاست مهار دوجانبه علیه دو کشور ایران و عراق را با تأکید بر مسایلی نظیر نقض حقوق بشر، حمایت از تروریسم و گسترش سلاحهای کشتار جمعی و اجرای قطعنامه های مصوب سازمان ملل توجیه می کند. در حالی که در مقابل نقض حقوق بشر از سوی حکومتهای متمایل به غرب در عربستان سعودی، کویت و ترکیه نه تنها سکوت نموده است، بلکه یکی از اهداف حضور خود در منطقه را حفظ این رژیمها اعلام می دارد.^{۲۵} آمریکا در تهاجم عراق علیه کویت از تمام توان خود و متحدینش برای دفع تجاوز استفاده نمود، اما در مقابل حمله نظامی این کشور بر علیه ایران سیاست سکوت و تشویق را در پیش گرفت. آمریکا با استفاده ابزاری از قطعنامه های صادره از سوی شورای امنیت سازمان ملل در پی سرنگونی رژیم حاکم بر عراق است، اما اجرای قطعنامه های ۳۵۳ و ۳۵۴ شورای امنیت را که خواهان عقب

نشینی نیروهای ترکیه از قبرس شمالی است بلوکه نمود. همین طور، آمریکا به بهانه مورد هجوم قرار گرفتن کردهای تحت حمایت سازمان ملل در سپتامبر ۱۹۹۶ عراق را مورد حمله هوایی خود قرار می دهد، ولی ضمن تروریست خواندن کردهای ترکیه، از حملات نیروهای نظامی متحد خود در ناتو، بر علیه مخالفان کرد حمایت می نماید. آمریکا کشور روسیه را به خاطر همکاریهای صلح آمیز هسته ای با ایران که قرارداد منع گسترش سلاحهای هسته ای، شیمیایی و بیولوژیکی را امضا کرده است، تحت فشار قرار می دهد، ولی از رژیم صهیونیستی اسرائیل که داری سلاحهای هسته ای در خاورمیانه می باشد و قراردادهای فوق الذکر را نیز امضا نکرده است، حمایتهای گسترده سیاسی، اقتصادی و نظامی در سطح منطقه و جهان می کند.^{۲۶} حضور نظامی آمریکا در منطقه نه تنها موجب کنترل روند اسلامگرایی در منطقه نشد، بلکه سیاستهای دوگانه آمریکا و حمایت از رژیمهای غیر دموکراتیک موجب بی اعتباری دموکراسی و لیبرالیسم و سبب گرایش مردم خاورمیانه به ایدئولوژیهای دیگر برای حل مشکلات خود شده است. اکثریت مردم این کشورها با توجه به پیشینه بد آمریکا در حمایت از رژیمهای غیردموکراتیک و متجاوز، نه تنها آمریکا را مسئول و ریشه اختلافات، برخوردها و مشکلات درونی خود می دانند، بلکه پس از ناامیدی از ناسیونالیسم و سوسیالیسم و حمایت مدعیان حقوق بشر، لیبرالیسم و دموکراسی از ناقضان حقوق بشر و دیکتاتورهای منطقه، گرایش بیشتری به اسلام پیدا کرده اند. حضور نظامی آمریکا در منطقه و حمایت از رژیمهای مستبد و اشغالگر موجب انسداد فضای باز سیاسی و راههای مسالمت آمیز برای تغییر و تحولات سیاسی و اجتماعی در داخل این کشورها نیز شده است و مخالفان برای مقابله با استبداد و تجاوز ناگزیر به روشهای خشونت آمیز و رادیکال روی می آورند. در نهایت، حضور نظامی آمریکا در منطقه موجب تشدید عملیات تروریستی علیه منافع آمریکا در داخل و خارج از این کشور شده است که بمب گذاری در مجموعه مسکونی نظامیان آمریکا در برج الخبر در سال ۱۹۹۶، انفجار سفارتهای آمریکا در کنیا و تانزانیا در سال ۱۹۹۸ با هدف آزادسازی اماکن مقدس و اخراج نیروهای خارجی از کشورهای اسلامی و مورد حمله قرار گرفتن ساختمان تجارت جهانی، ساختمان وزارت دفاع آمریکا و وزارت خارجه آمریکا در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ از جمله این موارد است.

نتیجه گیری

آمریکا با اعمال ره‌نامه نیکسون و ره‌نامه کارتر در دوران جنگ سرد، تلاش نموده که منطقه استراتژیک خلیج فارس را تحت کنترل خود در آورد. علاوه بر تداوم جریان نفت، حفظ حاکمیت رژیم‌های حامی آمریکا در خلیج فارس و تأمین امنیت اسرائیل نیز از اهداف سیاست خارجی خاور میانه ای آمریکا محسوب می‌گردد. در پی شکست استراتژی موازنه قوای منطقه‌ای، با پیروزی انقلاب اسلامی و تجاوز نظامی عراق علیه کویت و فروپاشی شوروی، فرصتی مناسب برای آمریکا به وجود آمد تا در سال ۱۹۹۳ سیاست مهار دوجانبه را با هدف تغییر رویه دولت ایران در مورد مسایل منطقه‌ای و بین‌المللی و سرنگونی رژیم صدام حسین، طراحی نماید. آمریکا اعمال این استراتژی را در راستای منافع حیاتی خود در منطقه - دسترسی به نفت ارزان، ممانعت از توسعه سلاح‌های هسته‌ای و ثبات منطقه - می‌بیند. اما واقعیات انعکاس یافته در این تحقیق نشان داد که ایالات متحده آمریکا به نسبت بقیه کشورهای غربی، وابستگی کمتری به نفت منطقه دارد. این کشورها علی‌رغم نیازهای نفتی بیشتر از همکاری با آمریکا در تحریم ایران و عراق امتناع می‌ورزند. از آن سو نیز، حتی در صورت تجهیز دو کشور به سلاح‌های هسته‌ای، منافع حیاتی آمریکا به دلیل توان هسته‌ای برتر و قدرت مقابله به مثل قاطع با شدت و حدت بیشتر، در صورت استفاده احتمالی این دو کشور از سلاح‌های هسته‌ای، در منطقه به خطر نمی‌افتد. به علاوه، بی‌ثباتی منطقه خلیج فارس پدیده جدیدی نبوده است و بیشتر معلول عوامل داخلی است و این واقعیت وجود دارد که بدون همکاری قدرتهای منطقه‌ای از جمله ایران و عراق امکان تأمین ثبات و امنیت با دوام، حتی در صورت حضور نظامی آمریکا وجود ندارد. از این رو، در تبیین علل اصلی اتخاذ چنین سیاستی، باید بر تمایل آمریکا به تحمیل نظام تک قطبی بر جهان پس از فروپاشی شوروی و نفوذ قابل توجه مجموعه‌های اقتصادی - نظامی آمریکا و گروه‌های فشار صهیونیستی بر تدوین و اجرای سیاست خارجی آمریکا، تأکید نمود. در ارزیابی سیاست مهار دوجانبه نیز اعلام شد که این استراتژی به خاطر عدم همراهی دیگر بازیگران منطقه‌ای نظیر ترکیه و فرامنطقه‌ای (بیشتر کشورهای اروپایی، روسیه، چین و ژاپن) به دلایل مختلف سیاسی

و اقتصادی نتوانسته است به اهداف مورد نظر خود - سرنگونی رژیم عراق و تغییر رفتار ایران - دست یابد. به علاوه، بسیاری از تحلیل گران سیاسی بر این باور هستند که این استراتژی از یک نوع تعارض درونی در اهداف برخوردار است. زیرا موفقیت در یکی از اهداف آن برابر با شکست آن در مورد هدف دیگر است. به عبارت دیگر، اجرای موفقیت آمیز این سیاست در مورد یک کشور، مشروط به همراهی کشور دیگر است، که با تضعیف هم زمان این دو کشور ناسازگار است. در نهایت، به تبعات اجرای سیاست مهار دوجانبه پرداخته شد که ضمن میلیتاریزه کردن خلیج فارس موجب کاهش حیثیت و اعتبار آمریکا در منطقه شده است. در دنیای اطلاعات و ارتباطات، تأکید بر مسایلی نظیر نقض حقوق بشر، حمایت از تروریسم و گسترش سلاحهای کشتار جمعی برای توجیه حقانیت سیاست مهار دوجانبه، هم زمان با سکوت و یا حمایت گسترده سیاسی، اقتصادی و نظامی آمریکا در مقابل نقض حقوق بشر، تجاوزات و اشغالگریهای دولتهای غیر دموکراتیک و وابسته منطقه، از اعمال استاندارد های دوگانه از سوی آمریکا حکایت می کند. اجرای سیاستهای دوگانه نه تنها موجب بی اعتباری آمریکا در بین مردم منطقه گردیده است، بلکه با زوال ناسیونالیسم و سوسیالیسم به نوبه خود سبب گسترش اسلامگرایی، نارضایتی مردم منطقه و رشد عملیات تروریستی علیه آمریکا در داخل و خارج آن کشور شده است. با توجه به این واقعیت که منافع حیاتی آمریکا در منطقه مورد تهدید جدی نمی باشد، این کشور باید به حضور نظامی خود در خلیج فارس پایان دهد تا ضمن کاهش هزینه های جانی و مالی سنگین ناشی از آن، از شدت نارضایتی مردمی علیه نیروهای خود جلوگیری نماید. غیر نظامی کردن خلیج فارس زمینه هایی را فراهم می آورد تا همه دولتهای منطقه، ضمن استحکام پایه های داخلی مشروعیت خود، در صدد یافتن راه حلی مناسب برای تأمین ثبات و امنیت با دوام منطقه باشند. □

1. Stephen Hubbel, "The Containment Myth: US Middle East Policy in Theory and Practice," *Middle East Repot*, Fall 1998; Anthony Cordesman, "Geopolitics and Energy in the Middle East," *Middle East Studies Journal*, September 15, 1999.
2. Jeff Markle, "The Mindset and Possible Consequences of Dual Containment," *Politics of International Oil*, April 30, 1996; F. Gregory Gause, "The Illogic of Dual Containment," *Foreign Affairs* 72/3 March/April, 1994, pp. 56-66.
3. Stephen Zunes, "Continuing Storm: The U.S. Role in the Middle East," *Global Focus: U.S. Foreign Policy at the Turn of the Millennium*, The New Foreign Policy in Focus. St. Martins Press in February 2000.
4. Martin Indyk, Graham Fuller, and Phebe Marr, "Dual Containment: US policy towards Iran and Iraq," *Middle East Policy Council Panel Discussion*. Federal News Service. February 24, 1994; Gause, "The Illogic of Dual Containment".
5. James A. Phillips, "Containing Iran," *Heritage Foundation Backgrounder*, No. 980, March 9; Anthony Lake, "Confronting Backlash States," *Foreign Affairs*, 72/3 March/April, 1994, pp. 45-55.
6. Martin Indyk, "Special Report: Clinton Administration Policy toward the Middle East," *Washington Institute for Near East Policy Policywatch*, No. 84, May 21, 1993, P. 2; Gause, "The Illogic of Dual Containment."
7. William D Hartung, "Military-Industrial Complex Revisited: How Weapon Makers are Shaping U.S. Foreign and Military Policies," *Foreign Policy in Focus*, Special Reports, November 1999; F. Gregory Gause, "Arms Supplies and Military Spending in the [Persian] Gulf," *Middle East Report*, 204 July-September, 1997; Scott Peterson, "For Oil and Allies, US Offers a \$50 Billion Solution," *Christian Science Monitor*, August 6, 1997, p. 10.
8. *Ibid.*; Tim Weiner, "Russia and France Gain on US Lead in Arms Sales, Study Says," *The New York Times*, August 4, 1998, p. A5; Richard F. Grimmet, *Conventional Arms Transfers to the Third World, 1988-1995*, Washington D.C: Congressional Research Service, US Library of Congress, 1996, p. 53.
9. Marilyn Henry and Shmuel Segev, "Indyk: First a Jew, then an American, now an Ambassador," *The Jerusalem Post*, March 29, 1995.
10. Martin Indyk, "Special Report: Clinton Administration Policy toward the Middle East," p. 3.
11. Zunes, "Continuing Storm: The U.S. Role in the Middle East".
12. Michael R Gordon and Matthew L. Wald, "Russian Controls on Bomb Material Are Leaky," *New York Times*, August 18, 1994, p. 41.
13. Bruce Fein, "Myopic Nuclear Weapons Hysteria," *Washington Times*, July 13, 1994, p. 417.
14. Arthur Jr. Schlesinger, "White Slaves in the Persian Gulf," *Wall Street Journal*, January 7, 1991, p. 414.

15. Markle, "The Mindset and Possible Consequences of Dual Containment"; John M. Goshko, "U.S., [Persian] Gulf States: Keep Limits on Iraq," *Washington Post*, April 28, 1994, p. 21.
16. Kelly Couturier, "Turkey Takes Steps to Bolster Iraqi Authority over Kurds," *Washington Post*, October 1, 1994, p. 418; Barbara Conry, "Americas, Misguided Policy of Dual Containment in the Persian Gulf," *Foreign Policy Briefing*, No. 33 November 10, 1994; James Dorsey, "Turkey Defies Sanctions in Bid to Trade with Iraq," *Washington Times*, August 30, 1994, p. 411.
16. Charles Hanley, "US-Saudi Web Thickens," *Associated Press*, April 13, 1997; David E. Long, "Oil Politics in the GCC States in the Wake of the Kuwait Crisis," *Oil in the New World Order*, in Kate Gillespie and Clement M. Henry, eds. Gainesville, Florida: University Press of Florida, 1995, pp. 268- 273.
17. Gause, "The Illogic of Dual Containment," p. 62.
18. Darius Bazargan, "Europe Ready to Snub US Bid to Extend Sanctions on Tehran," *Inter Press Service*, February 26, 1996; Martin Indyk, Graham Fuller, and Phebe Marr, "Dual Containment: US policy towards Iran and Iraq"; Gause, "The Illogic of Dual Containment," pp. 56-66.
19. Bazargan, *Ibid.*; Conry, "Americas Misguided Policy of Dual Containment in the Persian Gulf; Gause, "The Illogic of Dual Containment", p. 61.
20. Ian Black, "Don't Believe US Hype, Experts Warn," *The Guardian*, March 24, 1995, p. 17; *Economist*, "Introducing Neo-Containment," May 6, 1995, PP. 25-26; Thomas L. Friedman, "Iran: America's Containment Policy Has a Big Hole," *International Herald Tribune*, March 30, 1995; Elaine Sciolino, "Iran's Difficulties Lead Some in US to Doubt Threat," *The New York Times*, July 5, 1994, pp. 41&46.
21. *Economist*, "Introducing Neo-Containment"; James A Phillips, "Containing Iran," *Heritage Foundation Backgrounder*, No. 980, March 9, 1994, p. 8.
22. Gause, "The Illogic of Dual Containment," p. 61; Sciolino, "Iran's Difficulties Lead Some in US to Doubt Threat"; Ian Black, "Giant of the Gulf Calls the Shots," *The Guardian*, March 9, 1996, p. 16; Alon Ben-Meir, "Why Its Time for a New Policy on Iran," *The Christian Science Monitor*, February 27, 1996, p. 19.
23. Conry, "Americas Misguided Policy of Dual Containment in the Persian Gulf"; Nameer Ali Jawdat, "In [Persian] Gulf, Policy by Catch Phrase," *The Christian Science Monitor*, May 17, 1995, p. 19.
24. Hubbel, "The Containment Myth: US Middle East Policy in Theory and Practice"; Gilbert Achcar, "Absence of Democracy," Translated by Ed Emery. *Le Monde Diplomatique*, June 1997.
25. Zunes, "Continuing Storm: The U.S. Role in the Middle East"; Dana Priest, "US Goes Easy on Allies in Arms Control," *The Washington Post*, April 14, 1998, p. 41.